

مدرنیته و پندار هویت

دکتر محمدعلی توانا^۱، سید عبدالله هاشمی اصل^۲

چکیده

هویت مفهومی چند وجهی است. به زعم برخی صاحب نظران، هویت رابطه‌ای نهفته در میان فرد و جامعه قلمداد می‌شود. حال در وضعیت مدرنیته که تاویل هویت بر خوانش فردگرایی افراطی بنا شده شرایط به نحو دیگری برای سوژه مدرن رقم خورده به گونه‌ای که بستر برای اتمیزه شدن جامعه مهیا شده است. پژوهش حاضر می‌کوشد پرسش اصلی خود را چنین طرح نماید؛ پندار مدرنیته از هویت چگونه است؟ همچنین با استفاده از روش تحلیل محتوا کیفی که در مرکز تحلیل خود توجه به سوژه انسانی را مد نظر دارد به تبیین مسئله هویت و مدرنیته می‌پردازیم. فرضیه مقاله نیز بدین قرار است؛ در سنت فکری مدرن وضعیت استیلائی عقلانی حاکم می‌باشد که به ظهور پدیده فردگرایی افراطی می‌انجامد. بر این اساس، ظهور و تکوین هویت، مقوله‌ای کاملاً انتزادی و انفرادی فرض می‌شود. از این رو، فرد جهان موجود را، طبق جهان بینی خویشتن تفسیر می‌نماید؛ یا درصدد تغییر و مقابله با آن بر می‌آید.

واژه‌های کلیدی: مدرنیته، هویت، سوژه (انسان)، مدرنیته، اتمیزه شدن.

مقدمه

موضوع هویت در بعد اجتماعی از اساسی‌ترین عناصر عصر مدرن و فرا مدرن می‌باشد، که بسیاری از صاحب‌نظران آن را پدیده‌ای سیاسی - اجتماعی مربوط به عصر مدرن می‌دانند که جایگزین خلق و خوی فردی و اجتماعی شده است. بر این اساس، تلاش برای پاسخگویی به پرسش من کیستم؟ موضوع تازه‌ای نیست و از دیر باز ذهن انسان را به خود مشغول داشته است (دوران و محسنی، ۱۳۸۶: ۸۵).

سنگ بنای هویت را می‌توان در مفهوم خود (Self) جستجو نمود. «با رجوع به فرهنگ لغات انگلیسی آکسفورد در می‌یابیم که واژه هویت (Identity) ریشه در زبان لاتین دارد (identitas) که از idem یعنی مشابه و یکسان ریشه می‌گیرد. از این منظر هویت دو معنای اصلی دارد: اولین معنای آن بیانگر مفهوم تشابه مطلق است و دومین آن به مفهوم تمایز که با مرور زمان سازگاری و تداوم را فرض می‌گیرد. بنابراین مفهوم هویت بطور همزمان میان افراد و اشیاء دو نسبت محتمل را برقرار می‌سازد از یکطرف شباهت و از طرفی تفاوت (جنکنیز، ۱۳۸۱: ۵). برای ریشه یابی مفهوم "خود" در تاریخ غرب می‌توان به سقراط بعنوان اولین کسی که شعار خویشتن شناسی را سر داد اشاره کرد. بعد از آن می‌توان اولین رگه‌های معرفت‌شناختی و نظری در باب خود را در آرا سنت آگوستین دید که در کتاب اعترافات به آن پرداخته است. از منظر آگوستین، "خود" همان خود قدسی است که در ارتباط با خداست. سرگذشت خود در تاریخ غرب بنحوی است که با اندیشه‌های سقراط چهره‌های معرفتی آن زده شد، با اعترافات آگوستین قد علم کرد. بصورتیکه وی از وجود دو نوع عقل، یعنی عقل کامل خداوندی و عقل ناقص بشری سخن می‌گوید. اینجاست که عقل ناقص بشری در مراتب فیض الهی که عقل کامل است مشارکت می‌کند و رشته اشتراکی بین آن‌ها ایجاد می‌شود که همان عقل است و حکم این عقل تفسیر کلام خداست. پس نقش انسان هر عالم هستی تفسیرگری است. سرگذشت تاریخی خود تا بدانجا پیش می‌رود که با اندیشه‌های دکارتی و پس از آن مدرن، هرمنوتیک، و انتقادی به اوج می‌رسد و با تفکرات پست مدرنیستی عملاً افول و مرگ سوژه اعلام می‌شود (توانا، ۸۸-۱۳۸۷: ۲۹).

بر اساس آنچه بیان شد مقاله حاضر حول این سوال اصلی شکل می‌گیرد؛ ۱) سرنوشت هویت (خود) در مدرنیته چگونه رقم خورده است؟ روش تحلیل محتوا توصیف عینی و کیفی مفاهیم بصورت نظام‌مند است. در تحلیل محتوا عناصر موردنظر مطالعه گردآوری می‌شوند و همانند سایر روش‌ها محقق اقدام به شناخت عناصر متن که نمایانگر واحدهای تحلیل تحقیق‌اند، می‌کند (دوروزه، ۱۳۷۵: ۱۲۰). روش تحلیل محتوا در این زمینه‌ها کاربرد دارد: ۱) تحلیل منطقی نقش سازمان‌ها (۲) تحلیل

استراتژی‌ها (۳) مؤلفه‌های یک وضعیت مسئله ساز و ... در مقاله حاضر بنا را بر آن می‌گذاریم تا از روش فوق‌الذکر در زمینه روشن شدن مؤلفه‌های یک وضعیت مسئله ساز (هویت) استفاده گردد. چنانچه انتخاب روش باید با این دید صورت گیرد که آیا این روش برای بررسی یک سؤال پژوهشی خاص مناسب است یا خیر (دیواین، ۱۳۷۸: ۲۳۲). با این توصیف، روش مزبور در جائیکه هدف پژوهش پرداختن به کشف تجارب ذهنی مردم و معنایی که آنان به این تجارب می‌دهند، مناسبترین مورد میباشد (مارش و امشوکر، ۱۳۸۸: ۲۲۷). اساساً روش تحلیل محتوا خاص علوم است که دانشگاه تکنیک‌های مختلف آن در درون انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی قرار دارد. به این ترتیب مرکز ثقل مطالعات آن انسان است. مهمترین مرحله روش تحلیل محتوای کیفی استنباط است. براین اساس، مفاهیم و گزاره‌های سنت فکری مدرن و رابطه آنها در تعیین هویت سنجیده می‌شود.

تحلیل مقایسه‌ای دو وضعیت مدرنیته و پست مدرنیته

واژه مدرن اولین بار توسط رومیان در سده پنجم به کار برده شد. نخستین بار توسط متفکری به نام شاتوبریان استعمال شد (احمدی، ۱۳۷۷: ۵-۳). بعدها توسط شارل بودلر که از وی بعنوان «پدر مدرنیته یاد می‌شود» (نوذری، ۱۳۷۹: ۳۱۰) بسط و گسترش داده شد. به زعم بودلر مدرنیته وضعیت تاریخی است که در آن شهری‌گری، عقلانیت وبری، سکولاریزم، فردگرایی و... به اوج خود می‌رسد. به این معنا مدرنیته از پیکارش با سنت‌ها نتیجه می‌شود. مدرنیته شرایطی نیست که عاری از هرگونه عهد عتیق و باورهای پیشین باشد. رسالت ما در عصر مدرن پیکار با این سنت‌هاست. فوکو در این زمینه، مدرنیته را یک پیشنهاد می‌داند و نه یک حالت کلی تاریخی. با این تعبیر که می‌تواند پیشنهاد دهد که چگونه می‌توان زندگی کرد، نه اینکه روندی را بعنوان عنصر تعیین کننده مشخص کند که سرنوشت انسان را رقم بزند. به زعم وی نباید گرفتار این باج خواهی روشنگری شد که خود را عامل تعیین کننده می‌داند. در اصل مدرنیته از میان عناصری که در کنار هم قرار می‌گیرند، حول محور عقل و انسان می‌چرخد و چیزی فراتر از این دو را جهت قانونگذاری نمی‌پذیرد (همان: ۳۴-۳۳). پست مدرنیته وضعیتی و رای از سنت و مدرن است. پست مدرنیته دوران پذیرش نسبی است، باید بودن‌های متفاوت، به رسمیت شناخته شود. به این ترتیب یک انکار بزرگ است یعنی انکار مدرنیته. این به معنای ضدیت با مدرنیته نیست بلکه معنای آن سوررفتن بر ضدیت تقدم دارد زیرا قرار است پست مدرنیته وضعیتی فراتر از مدرنیته باشد نه بکلی انکار آن. معماری مدرنیته بنحوی تعبیه شده که ساختارهای سنت پیشین را کنار زده و پایه‌های خود را مستحکم می‌کند البته در سایه نوآوری و ابتکار (های، ۱۳۸۵: ۳۵۲). به ترتیبی که مذهب انسان مدرن علم باوری و مذهب به

حاشیه رانده می‌شود. می‌توان به این نکته اشاره کرد که مدرنیته دچار نوعی تناقض است. چنانچه مدرنیته وعده داده بود که در سایه استوار عصر روشنگری و اصالت خرد پایه اسطوره‌ها و سنت‌های قدیمی برکنده خواهد شد، اما چنین اتفاقی رخ نداد و افسون‌زدائی نشد (لیومن، ۱۳۸۷: ۴۸۰).

هنوز سیاست‌مداران عصر مدرن و پست‌مدرن در امور گوناگون با فال بین مشورت می‌کنند به نحوی که «در اواخر قرن ۲۰ به بخش مهم بازار سرگرمی تبدیل شده و از آن بعنوان یکی از عناصر اصلی واگشت نام برده می‌شود» (لیومن، ۱۳۸۷: ۴۸۰). هایدگر معتقد است اساساً مدرنیته افسون‌زدگی جدید است. وی می‌گوید: «اکنون بی‌پرستی کامل حاکم است، سحرش‌دگی توسط تکنیک پیشرفت و نوشدن مداوم، تنها نشانی بر این فسون‌زدگی است که مطابق آن همه چیز باید محاسبه قابل استفاده و عملی گردد» (لیومن، ۱۳۸۷: ۸۲). تعارضاتی که در درون مدرنیته پدیدار شد ناشی از شکافی است که بین وعده‌های مدرنیته و فلسفه روشنگری رخ داد. عاملی شد برای ظهور پدیده‌هایی تحت عنوان پست مدرن. این پدید به بوت‌آزمایش گذاشته شد. به تعبیر ایگلتن «ایده پست مدرنیسم به منزله حقیقت منفی مدرنیته است» (Eagleton به نقل از جی دان، ۱۹۹۶: ۳۱). در یک تعریف دایره‌المعارفی از پست مدرن، باید گفت که گفتمان پست مدرن یعنی به چالش کشیدن مفاهیم و شاکله‌های اساسی مدرنیته، مجموعه پیچیده‌ای است که واکنشی است به پایه‌های فلسفه مدرنیته و پیش‌فرضهای آن.

هستی‌شناسی با این سؤال آغاز می‌شود که در بیرون چه چیزهایی برای شناختن وجود دارد؟ مدرنیسم به نوعی انسجام، وحدت و بر یک کلیتی اشاره می‌کند که اجزاء در کنار هم با هم همکاری می‌کنند و یک کل را بوجود می‌آورند، این کل در ارتباط با اجزاء معنا پیدا می‌کند. اما پست مدرنیسم هر یک از این اجزاء را به اشکال مختلف و تک‌تک، موجودیت آن‌ها را می‌پذیرد به این نحو نسبت حاکم می‌شود. در باب روش‌شناسی و شناخت‌شناسی پست مدرنیسم با مدرنیسم در تعارض است. شناخت‌شناسی پست مدرنیسم مبتنی بر تردیدگرایی است. به این معنا حقیقت مطلق وجود ندارد، مثلاً اگر اسلام بعنوان یک ایدئولوژی داعیه این را دارد که یک حقیقت ازلی و مطلق به بشریت ارزانی دارد به زعم پست مدرن‌ها نوعی تعصب باوری است، چنانچه معتقدند هر ایدئولوژی و مذهبی در تلاش است تا حقیقت مدنظر خود را بعنوان حقیقت واحد بیان دارد. در چنین شرایطی وجود حقایق متکثر پذیرفته می‌شود و دم زدن از حقیقت اصیل نوعی افسانه است. چنانکه اسلام می‌تواند از حقیقت واحد سخن گوید، به همان اندازه تصور بودا در ترسیم حقیقت مطلوب باید پذیرفته شود.

پس بودن‌های متفاوت و احترام به برابری همه اندیشه‌ها به رسمیت شناخته می‌شود. پست‌مدرنیسم در باب روش‌شناسی ملهم از روش واسازی است. دیدگاه‌های مدرنیستی اعتقاد دارند که در دست‌یابی به حقیقت جایگاه ممتازی دارند، در حالی که پست‌مدرن‌ها با استفاده از فنون واسازنه و دیگرهای به حاشیه رانده شده درصددند تا این فرار وایت‌های خطرناک را از بین ببرند. به طورکل پست‌مدرنیسم را بر پایه این سه عنصر اصلی یعنی هستی‌شناسی تفاوت، شناخت‌شناسی تردیدگرایانه، و پذیرش غیریت پایه‌گروود، تعریف می‌کنند.

سرنوشت هویت (خود) در مدرنیته

در اوایل، متفکران مدرن چنین می‌پنداشتند که سرنوشت هویت را باید در نسبت میان فرد و جامعه جستجو کرد. اما این هویتی که در درون فرد ریشه دوانده، چگونه می‌تواند با روند شتاب‌زای مدرن‌سازی و ظهور جامعه توده‌ای برخورد کند. شالوده‌تکوین هویت که براساس تصورات فلسفه مدرن نشأت گرفته از وحدت درونی افراد و ارتباط آن با اجتماع است، توسط فرهنگ کالائی بی‌ثبات می‌گردد (جی دان، ۱۳۸۴: ۱۱۳-۱۱۲). هویت در جوامع پیش‌مدرن ثابت بوده چونکه متناسب با سیستم جامعه سنتی و روند حاکم بر آن از طریق نظام خویشاوندی، عرف آئین و عقیده، فرد شناسه هویتی خود را کسب و تعریف می‌کند. با ظهور جامعه مدرن و گسستی که بوجود آمد متناسب با ذات مدرنیته، پدیده فرد گرایی که محصول طبقه بورژوازی پروتستان مذهب و انسان سفیدپوست غربی بود (Weber به نقل از جی دان، ۹۵۸) به منصف ظهور رسید و حقوقی را به بشری که خود را در لباس مدرن می‌دید ارزانی داشته است. این حقوق عبارتند از: آزادی- اختیار، گزینش، خودآئینی، استقلال مجموعه این عوامل منجر به سست شدن پایه‌های اعتقاد گروهی شد، همین‌که فرد از گروه جدا می‌شود و به تأویل دیگری بین اعتقادات فرد، گروه و جامعه فاصله‌ای می‌افتد. هرکس متناسب با جهان بینی خاص خود جهان را می‌بیند، تفسیر می‌کند یا به مقاله با آن بر می‌خیزد. این نخستین بارقه‌های فرهنگی حاکم در جامعه مدرن بود که شالوده‌تکوین هویت را به حیات درونی افراد انتقال داد. چنین وضعیتی که حالت استیلا پیدا کرد، فرد در تعریف شخصیتش متناسب با جهان بینی خود، و فارغ از اندیشه‌آبا و اجدادی، خودی ویژه و نوبنیاد می‌سازد. این عوامل منجر به چندپارگی و پاره پاره شدن هویتی می‌شود زیرا چنین مقدر می‌گردد که هر فردی ملزم است هویت خود را بسازد و آن هم در ساختار جامعه‌ای که تحولاتش پرشتاب شکل می‌گیرد (Weber به نقل از جی دان، ۱۰۵-۱۱۳) مدرنیته به سبب ماهیتش که مبتنی است بر کثرت تحولات شتابزا، منجر به شکل‌گیری فضائی شد که در آن هویت، خود و ریشه‌های آن در احساس منسجم و یکپارچه افراد

رفته رفته رنگ اسطوره به خود می‌گیرد تا آنجا که بسیاری از متفکران قرن ۱۹ معتقدند که انسان‌های واقعی تاریخ درست مانند امیال بلندپروازانه مدرنیته دچار انشقاق گشته همه ریشه در تناقضات درونی مدرنیته دارد. بسیاری معتقدند، مدرنیته پروژه‌ای مبتنی بر روشنگری و اصالت خرد است در حالیکه در همین مدرنیته مکاتب و اندیشه‌های ذاتاً متعارض اخلاقی، فلسفی شکل گرفته که نمود بارز این چندپارگی، انواع پرشمار فردگرایی است. چنانچه آنتونیو کاسکاردی اذعان می‌دارد که سوژه مدرن در تلاقی گاه چندین گفتار گسلنده گرفتار آمده است.

هویت در جوامع سنتی محصول کارکرد از پیش شده یک نظام مقتدر که ریشه در باورهای دینی و آئینی داشت بود بهمین خاطر فرد محتوم به هویتی ثابت بود و به سختی می‌توانست این هسته جبلی را بشکند. به این سبب مسئله هویت با معضل روبه رو نبود. (احمدی، ۱۳۷۷: ۳۹). آنتونی گیدنز در کتاب پیامدهای مدرنیت چنین می‌نگارد که اساساً هویت جدیدی در جوامع سنتی شکل نگرفته بود که بخواهد هویت موجود را به چالش بکشد. پس این گذشته بود که به امروز حکم می‌راند. اما انسان مدرن به دلیل خوداندیش بودن نمی‌تواند به هویت سنتی خود پناه ببرد زیرا که در روند تاریخی قرار می‌گیرد که براساس تأویل هویت تاریخی که خودش هم براساس همان تأویل ساخته می‌شود، هویتش شکل می‌گیرد. پس مدرنیته دارای یک شالوده بنیان متمرکز و یک مفصل بندی مشخص نیست. به زعم گیدنز «تهدید بی معنائی شخصی که از کاربرد بازاندهی مدرنیت در مورد خود ناشی می‌شود» (گیدنز، ۱۳۷۷: ۱۲۳). حالتی را ایجاد می‌کند که جامعه و فرد بی مرکز می‌شوند و آماده رویارویی یا گرفتن هویت جدیداند. این دگرگونی فقط در درون جامعه نیست بلکه در درون فرد هم هست. بدلیل تعریف این هویت‌های گوناگون توسط فرد برای خودش، نوعی تعارض در او شکل می‌گیرد، که همان تقابل هویت‌های گوناگون است و زمانی که فرد خود را قائل به این هویت‌های متکثر می‌داند منجر به این می‌شود که هر هویتی در درون فرد، دیگری را بی مرکز بداند و او را دچار سرگشتگی کند. به تعبیر مشهور هابزگر هویت مدرنیته یکجا سکنی نمی‌گزیند پس خویشتن مدرن درگیر عدم پایداری هویتی است. به اعتقاد شایگان علم‌زدگی، عقل خودبنیاد و اعتقاد به نظریه پیشرفت «انسان را به ورطه آشوب تاریخ پرتاب کرد و نهلیسیم، هم سطحی ارزش‌ها را در پی آورد که سرانجام سبب درهم شکستگی جمیع هستی‌شناسی‌ها گشت» (شایگان، ۱۳۸۰: ۲۲) در مجموع درست است که هویت در مدرنیته با نوعی حالت پرتنش همراه است، ولی به نحوی ساختارهای درونی اجتماع از حدود و ثغور ثابتی برخوردار بوده، به این معنا که اگر پدیده فردگرایی در مدرنیته با رشد عقلانیت شکل گرفته، اما باز هم ساختارهایی در درون جامعه وجود دارند که می‌توانند جلوی سیالیت هویتی را بگیرند.

نتیجه گیری

در این نوشتار دریافتیم که اساساً مقوله هویت به عنوان پدیده‌ای متعلق به عصر مدرن مطرح نیست بلکه بازه زمانی که قدمت هویت را در بر می‌گیرد سابقه‌ای بس طولانی دارد و از زمان شکل‌گیری این پرسش اساسی که من کیستم؟ نمود واقعی پیدا نموده است. می‌توان نتیجه گرفت که هویت اساساً در مدرنیته به علت ظهور پدیده فردگرایی که متعاقباً حقوقی مثل آزادی، اختیار، استقلال و گزینش را به همراه داشت به حالت درونی افراد منتقل شده است که هرکس مسئول پیدا و بازسازی هویتش می‌بود. چنین مسئله‌ای ظهور پرشمار فردگرایی را در پی خواهد داشت و فرد دنیای موجود را براساس جهان‌بینی خویشتن می‌نگرد یا با آن به مقابله می‌پردازد. بدنبال این پدیده سست شدن اعتقاد به تداوم زندگی جمعی را شاهد هستیم که می‌تواند عامل اساسی در سرگشته شدن و بی‌ثباتی فرد از لحاظ شخصیتی شود چرا که اساساً انسان موجودی مدنی الطبع است و اعتقادات گروهی می‌تواند در تکامل نقاط قوت و تقویت نقاط ضعفش مثر ثمر واقع شود. بر این اساس اگرچه در مدرنیته به تعبیر داریوش شایگان هویت چهل تکه‌ای شکل می‌گیرد، هنوز کارکرد ساختارهای اجتماعی تا حدودی فعالند. مجموعه این عوامل دست به دست هم داده تا اینکه سوژه عصر حاضر به موجودی مضطرب تبدیل شود که دچار بهت و حیرت است.

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۷۷)، معمای مدرنیته، تهران: نشر مرکز.
- ایگلتن، تری (۱۳۹۱)، توهّمات پست مدرنیته، ترجمه مسعود کلیده بان، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی.
- دان، رابرت جی (۱۳۸۴)، نقد اجتماعی پست مدرنیته بحران های هویت، ترجمه صالح نجفی، تهران: پردیس دانش.
- دوران، بهزاد و محسنی، منوچهر (۱۳۸۶)، هویت؛ رویکردها و نظریه‌ها، در علی اکبر علیخانی؛ مجموعه مقالات (هویت و بحران هویت)، تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی.
- دوورژه، موریس (۱۳۷۵)، روش های علوم اجتماعی، ترجمه خسرو اسدی، تهران: امیرکبیر.
- دیواین، فیونا (۱۳۷۸)، تحلیل کیفی، در دیوید مارش و جری استوکر، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمدحاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- شایگان، داریوش (۱۳۸۰)، افسون زدگی جدید هویت چهل تکه و تفکر سیار، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران: نشر پژوهش فرزاد روز.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷)، پیامدهای مدرنیت، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸)، تجدد و تشخص، به نقل از فرزانه قاسمی: درعلی اکبر علیخانی، مجموعه مقالات (هویت و بحران هویت)، تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی، ص ۱۴۶.
- لیدمن، سون اریک (۱۳۸۷)، در سایه آینده تاریخ اندیشه مدرنیت، ترجمه سعید مقدم، تهران: اختران.
- مارش، دیوید و استوکر، جری (۱۳۸۸)، روش و نظریه های در علوم سیاسی، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۷۹)، پست مدرنیت و پست مدرنیسم تعریف نظریه ها و کاربرت ها، تهران: نقش جهان.
- های، کالین (۱۳۸۵)، درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.

- Weber, max, 985 c. the Protestantism ethic and spiritof-capitalism.
NewYork, Charles scibers son.